

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در مورد فرمایشات علامه طباطبایی و استاد بزرگوارمان آیت الله جوادی بود. عرض کردیم که باید ببینیم در آن دو سه نقطه ی اصلی بحث ما، بالاخره، علامه طباطبایی در عنوان عقد، حیثی را لحاظ می کنند که از آن لزوم در بیاید یا نه؟ کما این که باید ببینیم که آیا عنوان عقد را به شکلی تعمیم می دهند که عقود علمی و ایمانی را هم به تعبیری که استادمان آقای جوادی می گویند، بگیرد؟ و نهایتاً نسبت عقد و عهد، در فرمایش، علامه طباطبایی به کجا می رسد؟

دیروز روشن شد که ایشان در آن تحلیل بسیار خوبی که ذیل آیات سوره ی توبه ارائه می کنند، نشان دادند که ما برای صدق عقد و عهد، همان ربط و عقد و گره را لازم داریم و بیش از آن را لازم نداریم. ایشان ذیل آیه ی اوفوا بالعقود فرمودند العقد هو العهد، به شکل مطلق، نه این که بگویند عقد، عهد مشدد است. ذیل آیات سوره ی توبه هم همین اصرار را دارند که صدق عقد و عهد، چیزی بیشتر از صدق آن عنوان عقد و گره را لازم ندارد. البته تعمیم هم دادند و گفتند که عقد فرد با فرد، عهد فرد با اجتماع، عقد اجتماع با اجتماع، هیچ فرقی نمی کند. آن وجوب وفاء و التزام به مقتضیات را هم برای همه ی این ها قائل شدند.

لازمه ی این فرمایش ایشان این است که توضیحات استادمان حضرت آیت الله جوادی، از مسیر توضیحات علامه جدا بشود. دیگر آن نسبت عموم و خصوص مطلق که آقای جوادی بین عقد و عهد قائل شدند، درست در نمی آید. چون آن نسبت وقتی درست است که بپذیریم که عقد، عهد مشدد است. عهد خاصی است. بعد بگوییم که هر عهدی عقد است اما هر عقدی عهد نیست. عیبی ندارد چون عهد را خاص گرفتیم و عقد را عام گرفتیم که آقای جوادی قائلند و گفتیم که در این مطلب، متاثر از امام هستند. ولی اگر با آقای طباطبایی حرکت کردیم و گفتیم که عقد و عهد یک دایره ی مصدقی دارند - حالا معنایشان را عرض می کنم - و عقد یعنی مطلق عهد، در این صورت، آن نسبت سنجی و تعبیر عهد مشدد، درست نیست. البته در عنوان عقد هم دیگر، لزوم نمی خوابد. در هیچ کدام! این مجموع فرمایش آقای طباطبایی تا این جا.

بررسی دیدگاه آیت الله جوادی در تعمیم عقد به عقود تکوینی و اعتباری:

اما در مورد آن تعمیمی که آقای جوادی داده اند و گفته اند که عقد هم عقود اعتباری را می گیرد و هم عقد علمی و هم عقد ایمانی را می گیرد. تعبیرشان این بود که ما یک قراردادها و میثاق های اعتباری داریم مثل بیع و نکاح و اجاره، و یک عقد و گره علمی داریم که بین موضوع و محمول به وجود می آید و یک کیفیت نفسانی به نام علم برای ما درست می کند یا یک عقد ایمانی داریم که

گره قلبی است. حالا آیا در اوفوا بالعقود، این عقدی که با آن کار می کنیم، همه را می گیرد؟ هم قراردادهای را می گیرد و هم این عقدهای علمی و ایمانی و به اصطلاح تکوینی را می گیرد یا نه؟

علامه طباطبایی در خود بحثمان که آیه ی اوفوا است، دو عبارت دارند که باید روی آن ها دقت کرد. یکی همان عبارت ابتدائی شان بود که فرمودند این عقد، اطلاق دارد و شامل عقد توحید و اجزاء و ارکان و میثاق ها می شود. و فرمودند اطلاق و این که این عقد، مطلق عهد است و گره و بستن چیزی به چیزی است، و در آن قیدی نیامده است که با آن چیزی را بخواهم از آن خارج کنم. لذا شامل همه می شود. این اولاً. بعد می فرمایند مضاف بر این که خودش اطلاق دارد، عقود هم خودش، جمع محلی است و من دلیلی از لفظ نمی بینم که بگویم عقود مخصوص میثاق های اجتماعی است، یا مخصوص میثاق های دوران جاهلی است که قبیله ای با قبیله ای داشت یا میثاق هایی است که از اهل کتاب برای عمل به تورات و انجیل گرفته شده است. ظاهر آن عبارت آن جا که فرمودند توحید و ارکان و اجزاء دین هم مشمول عقد است، به نفع استاد ماست که بالاخره عقد توحید آمده است.

تفاوت دیدگاه توحیدی و دیدگاه های الحادی در لزوم رعایت حق:

از آن طرف یک عبارتی در پایان بحث اوفوا بالعقود دارند. در این عبارت، بعد از این که منطق اسلام را توضیح می دهند و می گویند اسلام وفاء به هر عقدی را فی جمیع معانی و فی جمیع مصادیقش را واجب کرده است و می گویند این عهد هم می تواند عهد فردی باشد و هم عهد اجتماعی باشد، در

پایان این بحث می گویند که ما این جا دو منطق داریم. یکی منطق اسلام است که می گوید الحق
 يجب رعایته کیفما کان و فی رعایته منافع المجتمع. یکی هم منطق تفکرات مادی است که می گویند
 منافع واجب الرعاية هستند نه حق. اگر منافع واجب الرعاية باشد آن موقع میثاق ما، عقد و عهد ما،
 هر موقع به منفعت ما باشد رعایتش می کنیم و هر موقع به منفعت ما نبود، کنارش می گذاریم. می
 گویند این منطق کمونیست هاست، منطق دموکراسی غربی است، منطق استبداد است. بعد که این را
 می گویند، می فرمایند از این تحلیل ما شما متوجه می شوید که اسلام و جوب و فاء را محدود به عهد
 مصطلح نمی کند. بلکه این وجوب و فاء را به هر چیزی که مبنای یک بنائی است هم تعمیم می دهد.
 یعنی اگر فرض کردیم که یک چیزی داخل در عهد مصطلح نبود ولی مبنائی بود که یک بنائی بر آن
 بناء شده بود، اسلام می گوید این را هم باید رعایت کنید. چون مبناء همان است که گفته شد. لذا ذیل
 این عبارت ایشان که مبنای اسلام، تنها عمل به عهد مصطلح نیست را باید دقت کرد. از این تعمیم
 ایشان، ممکن است که یک اشکالی پیش بیاید که ایشان وجوب و فاء را در محدوده ی عهد مصطلح
 قرار ندادند لذا اگر لازم است که ما ملتزم به ایمان و عقائد حقه باشیم ولو این ایمان و عقائد حقه،
 عهد مصطلح نباشد، اما لازم هستند! صدر عبارت ایشان، با اطلاق عقد و عموم عقود می خواهند
 استدلال کنند که دلیلی برای تخصیص و تقیید عقد و عهد به چیزی که بقیه داده اند نیست و نباید آن
 را به قراردادهای اجتماعی یا میثاق های فردی و اجتماعی خاص، یا میثاق های اهل کتاب یا میثاق
 های جاهلی تخصیص و تقیید زد. خیر! قیدی وجود ندارد و عقود هم عام است. نهایت تحلیل ایشان
 این است که اسلام بر اساس مبنایش که الحق يجب رعایته و فیه منافع المجتمع که در مقابل منطق

کسی که می گوید منفعت مبناست نه حق، اسلام گفته است که هر حقی که مبنای یک بنائی قرار گرفته است شما باید رعایت کنید ولو الان احساس کنید که ضرر کرده اید! آخرش چه می شود؟! آیا آن تعمیم که استادمان حضرت آیت الله جوادی می دهند از باب این ذیل عبارت علامه است؟ اگر از باب این ذیل باشد باید بگوییم که فرمایش آقای طباطبایی در باب عقود و عهود، شامل آن حیثیات تکوینی نیست. و اگر از باب صدر عبارت ایشان و از باب تمسک به اطلاق و عموم عقود است که حق با آقای جوادی می شود.

بیانی دیگر از علامه در معنای عقد ذیل آیات سوره ی بقره:

علامه ذیل آیه ی 177 سوره ی بقره، می گویند که عهد التزام نفسی و عقد قلبی است. دقت کنید! ما تا الان عقد را معنا می کردیم و می گفتیم عقد یعنی گره زدن چیزی به چیزی. ایشان می گویند عقد یعنی التزام نفسانی و عقد قلبی یعنی گره قلبی؛ بعد آن جا یک تعبیری دارند که اطلاق عقد، هر عقدی را می گیرد. می گویند. این عین تعبیرشان در اول سوره ی مائده است که گفتند العقد و هو العهد که گفتیم در فرمایشات امام صادق سلام الله علیه هم همین طور مطلق آمده است. منتهی آن جا یک نکته ای دارند که خیلی به درد روشن شدن این بحث می خورد. ذیل آیه ی 177 سوره ی بقره آن جا که یکی از خصوصیات مومنین مطرح است و می گوید که الموفون بعهدهم إذا عاهدوا، یک قولی هست که این موفون بعهدهم با توجه به همین معنای از عقد که التزام نفسانی و گره قلبی باشد، اطلاقش هر

عقدی را می گیرد، علامه هم می گوید همین درست است لذا اطلاقش عهد ها را می گیرد، قرارها را می گیرد، عقود اجتماعی را می گیرد، همه را می گیرد، آن جا یک قولی هست که این اطلاق، ایمان و التزام به لوازم ایمان را هم می گیرد. بحث ما هم سر همین است که آیا در سوره ی مائده، در اوفوا بالعقود، با عقد که مطلق عهد است، ایمان را هم می آوریم که همان صدر عبارت علامه باشد؟! آن جا علامه فرمودند که خیر! ایمان داخل نیست. درست است که اطلاق عهد، همه ی عقدهای اجتماعی و میثاق ها و پیمان ها را می گیرد کما این که اطلاق عقد، در آیه شامل هر عهدی می شود، منتهی آن جا یک قبیدی وجود دارد با عنوان إذا عاهدوا، ایشان می خواهند بگویند نمی شود که عمل به مقتضیات ایمان را مقید به چیزی کرد. یعنی نمی شود گفت که اگر من قول دادم مومن بمانم و اگر قول ندادم مومن نمانم. نمی توانم بگویم که من به ایمان و مقتضیات ایمان عمل می کنم به شرط این که تعهدی سپرده باشم. لذا ایشان می فرمایند اگر این قید إذا عاهدوا در موفون بعهدهم نبود، ما حرفی نداشتیم و ایمان را می گرفت. پس این تعبیر علامه نشان می دهد که خود کلمه ی عهد از باب شمولش نسبت به هر عقدی و هر التزام نفسانی، آبی از این که ایمان را هم بگیرد نیست! ولی تقیید به قید إذا عاهدوا است که سبب می شود بگوییم در عهد، عقد و عهد ایمانی نیامده است. لذا ایشان در سوره ی حجرات، ذیل آیه ی "انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل الله أولئک هم الصادقون" ایمان را همین طوری معنا می کنند و می گویند ایمان به خدا و رسولش، عقد قلبی است. یعنی این تعبیری که استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی، که می گویند عقد قلبی، ایمان است و عقد باطلاقه، هم عقد علمی را می گیرد و هم عقد ایمانی را می

گیرد که تکوینی هستند و کیف نفسانی هستند، التزام نفسانی هستند، علامه هم به اصل این مطلب ملتزم هستند که ایمان عقد قلبی است به توحید و رسالت، آمنوا بالله و رسوله یعنی این عقد و گره قلبی را دارند.

جمع بندی دیدگاه علامه در میزان شمولیت عنوان عقد:

لذا در جمع بندی می گوئیم که علامه عنوان عقد را شامل عقد ایمان می دانند. عنوان عهد را با اطلاقه شامل هر عقدی می دانند و هر عقدی را شامل عقد ایمان هم می دانند. اما خروجش از آیه ی الموفون بعهدهم إذا عاهدوا را به خاطر تقييد به إذا عاهدوا قائل هستند.

- ...

- ایشان می گویند آن عهد به لسان فطرت است.

- ...

- آن را هم عرض می کنم. آن لسان فطرت را باید توضیح بدهیم. ایشان یک مبنایی دارند که باید آن توضیح بدهیم تا معلوم شود که این إذا عاهدوا با آن یکی نیست.

پس ایشان عقد را شامل عقد ایمان می داند و لذا اطلاقش، عقد ایمانی و عقد علمی را می گیرد. هیچ عیبی ندارد. کما این که اطلاق عهد هم همین طوری است. خروجش هم از آن آیه به خاطر آن قید إذا عاهدوا است.

بیان علامه ذیل آیه ی شریفه ی **172** سوره ی اعراف و آیه ی **60** سوره ی یس:

ایشان در آیه ی میثاق که می فرماید "و إذ أخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریاتهم و أشهدهم علی أنفسهم ألت بربکم قالوا بلی" یا ذیل آیه ی "ألم أعهد إلیکم یا بنی آدم ألا تعبدوا الشیطان" – البته ایشان با این آیه ذیل بحث صراط خیلی خیلی عالی کار می کند – می گویند ما یک عهده ی داریم که خداوند از بشر بر توحید و بندگی می گیرد که همان صراط مستقیم و صراط نزدیک است و قرآن فرموده است که هر کس در این عهد قرار بگیرد آنی قریب أجیب دعوة الداع إذا دعانی، و عکس نقیضش این می شود که ما در این عهد نیستیم و الا مشکلاتمان حل می شد، ایشان می گویند آن عهد به لسان فطرت است. لذا وقتی که بحث عهد آدم مطرح است می گویند این عهد، عهد فطرت است. عهد فطرت، موضوع تکلیف نیست لذا ما محتاج به بعثت رسل هستیم. ایشان می فرمایند آن عهد چون لسان فطرت است و نظام فطرت است، نقض هم نباید بشود و فطری است، نقضش هم آثار تکوینی خودش را دارد، اما موضوع تکلیف نیست. لذا معصیت را متفرع بر لسان تکلیف می کند. لسان تکلیف این طوری است. لذا وقتی شما در عالم تکلیف می آید نمی توانید برای ایمان قید بیاورید. پس از ظاهر عبارت إذا عاهدوا، معلوم می شود که عقود و عهودی مد نظر است که بشود مقیدشان کرد. نه عهود و عقود که قابل تقیید در لسان تکلیف نباشد. لذا عهدهایی که به لسان فطرت و متن تکوین و واقع اتفاق می افتد، موضوع نیستند. لذا در آن ها نسیان و غفلت هم قابل فرض است. ذیل آیه هم همین است. أو تقولوا انما اشرك أبائنا من قبل... این آیه هم در ادامه ی همان آیات

است. علی ای حال ایشان می خواهند بگویند که کلمه ی عقد ناظر به عقد تکوینی هست و وقتی از اطلاق دست بر می دارند که تقییدی در کار باشد.

داوری نهائی در مقایسه ی بیان علامه طباطبائی و آیت الله جوادی در مصادیق عقد:

لذا به نظر نهائی ما چون در اوفوا بالعقود، اطلاق، قیدی ندارد اما در إذا عاهدوا، تقیید وجود دارد، این عبارت استاد ما فی نفسه همان فرمایش استادشان علامه است و در جایی که با یک قیدی بیرونش ببریم علامه حرفی ندارد. اما اگر در یک جایی مثل اوفوا بالعقود که خود عقد فاقد قید است و فرض هم این است که عقد بإطلاقه، عقد ایمانی را گرفته است و عقد بإطلاقه عهد است و عهد بإطلاقه عقد است مشکلی در تعمیم نداریم.

- ...

- همان مبنا می شود. میثاق تکلیف آور نیست لذا وقتی ملتزم به ایمان می شوید، تکلیف دارید که به آن عمل کنید.

طرح اشکال در تعیین نقش صیغه ی افعال در آیه ی اوفوا بالعقود:

فقط سر صیغه ی افعال یک مشکلی داریم. وقتی ما صیغه ی افعال را وجوب قرار دادیم و خواستیم تعمیمش دهیم علی ای حال باید مشکل محقق خوئی را حل کنیم که مشکل علامه هم هست. یعنی اگر گفتیم که و الموفون بعهدهم در صورت عدم آن قید، اطلاق عهد، ایمان را هم می گیرد الان به آن اشکالی ندارد و می گوید اطلاقش می تواند آن را بگیرد اما قید آن را بیرون می کند. کما این کلمه ی عقد، ایمان را می گیرد. عهد هم ایمان را می گیرد. وفاء هم - به معنای التزام به مقتضای ایمان - اشکالی ندارد. فقط یک نکته می ماند و آن این که هیأت افعال این جا چه کار می کند؟ این وجوب شرعی است؟ عقلی است؟ یا به تعبیر آقای خوئی که مولوی را اعم از وضع و تکلیف کردند، مولوی است؟ حالا این را بحث می کنیم. این قسمت در فرمایش آقای طباطبایی دقیق بررسی نشده است. فقط چیزی که هست این است که چاره ای نداریم و تا این حد که هم عنوان عقد، ایمان را می گیرد و هم عنوان عهد تعمیم دارد، فرمایش آقای جوادی را تایید کنیم. منتهی قید إذا عاهدوا ایمان را در آن آیه خارج می کند.

-

- ذیل فرمایش علامه طباطبایی، نتیجه ی تحلیلشان است. یعنی صدر فرمایششان، ناظر به اطلاق عقد و عهد است و ذیل فرمایششان ناظر به وجوب متابعت عنوان حق است ولو این که در آن عنوان عقد و عهد باطلاقه صادق نباشد. یعنی دو تا حد وسط داریم. یک جا صدق عنوان عهد و عقد باطلاقه است و یک جا هم وجوب متابعت عنوان حق است. این ذیل بعدا

در محمول به ما کمک می کند. وجوب متابعت حق را باید ببینیم که چه نوع وجوبی است؟ وجوب متابعت حق را که ایشان می آورند، حیث شرعی اش را خراب می کند. یعنی کأن اسلام یک مبنایی را تاسیس کرده است که اگر درست در بیاید، شما از دو راه به آن می رسید. حالا ان شاء الله در بحث محمول این را عرض می کنم.

از دیدگاه علامه، عقد و عهد، مفهوما مخالف هم و مصداقا موافق هم هستند:

منتهی چیزی که به بحثمان مربوط است این است که آیا علامه در عقد، قیدی قائل است؟ می گوئیم نه! آیا در عهد، قیدی قائل است؟ می گوئیم نه! نتیجه ی این تحلیل علامه، یک چیزی می شود خیلی نزدیک به تحلیل امام و تقریبا یکی هستند. آن نتیجه این است که مفهوما عقد و عهد مختلف هستند اما مصداقا یکی هستند. البته وقتی که اطلاق داشته باشند. مفهوم عقد بستن و گره زدن است و مفهوم عهد، التزام نفسانی یا عقد قلبی است ولی اطلاقشان یکی است. عموم و خصوص هم ندارند. این مطلبی بسیار مهمی است که از علامه استفاده می شود.

بیان علامه در معنای میثاق غلیظ ذیل آیه ی 21 سوره ی نساء:

برای این که خیال خودم راحت شود، دیدم که ذیل آیات سوره ی نساء، ایشان صریحا این را تایید کرده است. ذیل آیه ی شریفه ی "و إخذن منکم میثاقا غلیظا" علامه بحثی را مطرح کرده اند که این میثاق غلیظ به چه معناست؟ اقوالی را نقل می کنند و می گویند این میثاق غلیظ، یعنی آن علقه ای که

حاصل از عقد است. چون بعضی ها گفته اند که شاید در نکاح، علاوه بر این عقد و آن علقه، یک تعهد اضافه ای هم باشد، ایشان می گویند خلاف ظاهر است. لذا ایشان وقتی بحث شدت و غلظت را مطرح می کند، شدت و غلظت را کأن در حیث مفهومی عقد و عهد نمی آورد. لذا اگر ما باشیم و فرمایش علامه طباطبایی، انصافش این است که ما عقد و عهدی داریم که مفهوما مختلف هستند و مصداقا اطلاقشان در یک دایره است و عموم و خصوص مطلق هم در کار نیست.

علی ای حال، در بحثی که تعقیب می کنیم، با حضرت علامه در عنوان عقد و عهد آن مشکلاتی که با استادمان آیت الله جوادی داریم و ذیل فرمایشات امام اشکال کرده اند، نداریم. فقط یک اشکال در بیان علامه داریم. آن هم اشکالی است که محقق خوئی به آن التفات پیدا کرده اند. حالا چقدر توانسته اند حلش کنند را بعدا نظر می دهیم. آن اشکال این است که بالاخره صیغه ی افعل در آیه ی اوفوا بالعقود، چه نوع وجوبی را تحویل ما می دهد؟ تحلیل محقق خوئی را محکم کنیم؟ چه نوع وجوبی را گردن ما می گذارد؟ با عنایت به تعمیمی که علامه داده اند خواهیم دید و ان شاء الله بعدش فرمایش محقق نائینی را بررسی می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.